صفحه یی از تاریخ مشروطیت (2 صفحه)

نویسنده : تقی زاده، سید حسن

حافظ » شماره 32 (صفحه 64)

--------------------------------------------------------------------------------

صفحه‏یی از تاریخ مشروطیت

زنده‏نام سید حسن تقی‏زاده‏ \*زنده‏یاد حبیب یغمایی در معرفی این نامه نوشته است:

«این نامه را به تاریخ غره‏ی شعبان؟(در استبداد صغیر)آقای‏ تقی‏زاده به اسلامبول فرستاده است.مخاطب معلوم نیست.اصل نامه‏ در نه صفحه به قطع کوچک معمولی است و در کتاب‏خانه‏ی آقای‏ حسین ثقفی اعزاز،نویسنده و مترجم مشهور،محفوظ است.آقای‏ ثقفی اعزاز آثار و اسنادی تاریخی و ارجمند دارند که به تدریج در مجله‏ی یغما به چاپ خواهد رسید.چاپ این نامه بی‏اطلاع و اجازت‏ جناب تقی‏زاده است.»

اینک متن نامه:

غره‏ی شعبان.عرض می‏شود.بعد از تقدیم سلام خالصانه و عرض ارادت غایبانه،زحمت‏افزای حضور مبارک عالی می‏دارد که بنا بر خبری که از دوستان خودم جنابان آقا میرزا ابراهیم قمی و آقا جمال‏ قمی به این‏جانب رسیده،ایرانیان ساکن اسلامبول غیرت و جوان‏مردی به خرج داده و برای شهر بدبخت ایران که برای حیرت و آزادی عموم ایران جهاد و جان‏نثاری می‏کند،یعنی تبریز،اعانه جمع‏ کرده و مخصوصا خود حضرت مستطاب عالی در این باب جد لایق و بذل مساعی مشکور فرموده‏اند.

بلی،واقعا امروز در عالم،ثوابی،عمل خیری،بالاتر و بزرگ‏تر و افضل از رساندن امداد به آن آخرین امیدگاه حریت ایران،به آن کلید نجات وطن،به آن شهر محصور اسلام،به آن بقعه‏ی مظلوم،به آن‏ فرزندان رشید بی‏کس وطن،به آن اولاد خلف ایران نیست.امروز امید و دل‏گرمی بیست کرور ایرانی به آخرین حملات جان‏سپارانه و حرکات‏ مذبوح آن قلعه‏ی یگانه‏ی حریت است.امروز امداد و معاونت و هر نوع‏ کمک و هر قسم یاوری به آن جهاد حریت که زیر بیرق‏ افضل المهاجرین و الانصار جناب ستارخان جاری‏ست،در حکم امداد به اردوی مظلوم حسین بن علی(ع)است.

کجا هستند گویندگان یالیتنا کنا معک؟امروز روز مردانگی است، روز فتوت و جوان‏مردی است.دین اسلام،ناموس وطن،استقلال‏ ملی،آزادی ایران،سعادت ملت،استقلال مملکت،عزت،اخلاق، نجابت،شرافت،آبرو،غیرت،عصمت و عفت دختران و پسران‏ مسلمانان،حیات اسلام در شرف انقراض و اضمحلال است و در معرض فنا و زوال.

امروز صیحه‏ی استغاثه‏ی زنان تبریز روح مطهر حضرت ختمی‏ مرتبت(ص)را به ضجه و ناله درآورده.فریاد الجوع اطفال آذربایجان، رنگ پژمرده و افسرده،چهره‏ی گلگون زرد شده،ابدان لاغر لخت و عور و استخوان‏های باریک شده‏ی نونهالان و نور چشمان تبریز که‏ امید پدران و مردان آینده هستند،دل هر بی‏رحم بی‏دین را-غیر از علمای ملعون تبریز-به درد آورده،روان نیاکان را معذب نموده.روح‏ ایران از قفس اسارت به ناله‏یی که دل هر شقی را منقلب می‏کند،نعره‏می‏زند:

ای اولاد رشید و غیور من!ای فرزندان کیخسرو و فریدون و اردشیر!ای نبیره‏های دارا و بهمن!ای اخلاف کاوه!ای ملت نادر شاه! چرا ایران با فغان و شیون پر شده؟

ای اعقاب رستم دستان!چرا خاک ایران و ملک کیان دست دیوان‏ مانده؟کجا هستند جوانان رشید نامور من؟کجا ماندند پسران من؟تو جوان‏مردان و غیرتمندان این مرز و بوم؟

چرا این گلستان آسیا مأوای کرکس و بوم شد؟دیروز بود که نسیم‏ آزادی،ایران را گرفته و ریاحین حریت دمیده بود،چه شد که تعفن‏ اسارت و گند زندان ازین گلشن بلند گشت؟

آ،ای پسران دلاور با ناموس من!چرا دختران من دست‏ قولدورهای قراجه‏داغی افتاده؟؟!

فعلی الایران و الاسلام فلیبک الباکون و لیندب النادبون.

نسیم صبا«تبریز»بعد خرابها تمنیت لوکانت تمر علی قبری

بلی،امروز از رذالت و دنائت پادشاه خائن بی‏دین؛عصمت ما، عفت همشیره‏ها،ناموس مادران و زنان و خواهران ما دست رحیم خان‏ بی‏دین چلبیانلو و سواران وحشی او سپرده شده که روز روشن داخل‏ حمام زنان شده،و زن‏های مسلمان را لخت و عریان بیرون ریخته، دست بی‏عصمتی بدان‏ها دراز می‏کنند.امروز جان و مال و ناموس‏ سکنه و صاحبان این خاک مقدس که اسمش ایران و بازمانده‏ی کیان‏ و ساسانیان است،دست یک پادشاه بی‏ناموس بی‏شرف بی‏دین‏ بی‏وجدان بی‏عصمت بی‏رحم بی‏حس بی‏مروت بی‏همه‏چیز غدار جلادی مانده که یزید بن معاویه پیش او یک ملائکه و ابن زیاد از سیئاتش رحمت می‏برد.نیرون و آتیلا بر جانش رحمت‏خوان،چنگیز و بخت النصر و فرعون و تیمور بر او لعنت می‏کنند.

پادشاه طاغی که قسم خود را شکسته و مجلس ملی و مسجد خدا و اولین معبد پایتخت شیعه را به توپ بسته.اولین کتاب‏خانه‏ی‏ اسلامی ایران را غارت کرده و قرآن‏ها را سوزانیده.مرکز ملت را خراب‏ و ملت ایران را توهین و تحقیر نموده.به وطن خود خیانت ورزیده. اصول قوانین اساسی را برهم زده.آن کتاب مقدس را زیروزبر کرده. اصل 51 آن را رعایت نکرده و به پدرش عاق شده.و به مقتضای‏ قسمی که در آن است،عمل ننموده.پشت قرآن را مهر کرده که اگر قانون را نقض کند،مسؤول بوده،یعنی از سلطنت ایران خلع شود و باز نقض قسم کرده.علما و مجتهدین اسلام را زنجیر کرده،دنده‏ شکسته،ریسمان به گردن انداخته،پشت اسب‏های قزاق‏ها دوانیده، ریش کنده،حبس و تبعید و زنجیر کرده.وکلاء و ناطقین و روزنامه‏نگاران را که زبان ملت و حافظ حقوق مملکت‏اند،کشته،دار زده،پاره‏پاره کرده،بی‏غسل و کفن به خندق انداخته و ملت را توهین

حافظ » شماره 32 (صفحه 65)

--------------------------------------------------------------------------------

عظیمی کرده که باید یک انتقام هولناکی از قاتلین ایلچیان خود بگیرد و قصاص شهدای خود و جوانان وطن و پیشروان خود را نماید.

مسجد را طویله‏ی اسبان قزاق نموده و مجلس را به پالکونیک‏ روسی بخشیده که آن مکان مقدس و معبد ملت را خانه‏ی خود نماید. پایتخت اسلام را به روس‏ها سپرده و لیاخوف روسی را حاکم تهران و فعال مایشاء کرده.نماز جماعت و موعظه و منبر را به موجب اعلان‏ رسمی منع و اجتماع بیش از پنج نفر را سخت غدغن نموده.

به موجب یک اعلان دیگر حکم کرده که هرکس هر وقت شب‏ در به روی مأمور دولت که بخواهد داخل خانه‏ی او بشود،باز نکند، خانه‏اش به توپ بسته خواهد شد که هر مأمور دولت یا هر لوطی که از پشت در اسمش را مأمور دولت بگذارد،اجازه‏ی حق دخول شبانه پیش‏ زن هر مسلمان دارد.

نعش دو ساله‏ی آقا سید عبد الحمید شهید اوائل مشروطیت را از قبر خود که در مسجد جامع تهران بود،در آورده و نفت ریخته و آتش‏ زده.قشون شقاوت کار بی‏دین او در تبریز داخل حمام زنان شده و با زن‏های مظلومه‏ی معصومه بی‏ناموسی کرده.

از بدو طفولیت در آغوش روس‏ها پروریده شده و روس‏پرست‏ بلکه روس خالص بار آمده و جسدش ایرانی و روحش روسی است که‏ به همین واسطه الان روس‏های وحشی در ایران سلطنت می‏کنند و انگشت آن‏ها ایران را و مراکز اسلام را اداره می‏کند،و تخت و تاج‏کیان‏ بازیچه‏ی دست آن‏ها شده.اراده‏ی آن‏ها به سرعت مشیت قضا در ملک جاری می‏شود و عوض آن که صلیب را بالای گنبد ایاصوفیه‏ نصب کنند،روی تخت ایران و مرکز اسلامیت نصب کردند.یک‏ فضله‏ی روسی را روی اورنگ شاهنشاهی ایران نشانیدند و لشکر خود را به اسم قزاق ایران در قلب مملکت ما جای دادند.

البته باید این پادشاه خائن مرتد را که علمای نجف هم حکم‏ وجوب جهاد با او را داده‏اند،از میان برداشته و سلطنت را که ودیعه‏ی‏ ملت است،با اصول حاکمیت ملی به وارث قانونی یعنی ولیعهد ایران‏ سپرد.هرگز ایرانی غیور نباید زیر این ننگ برود که شخصی که‏ جسدش ایرانی و روحش روسی است،بر او سلطنت کند.حاشا وکلا این نخواهد شد.ایرانیان غیور،فرزندان رشید ایران تا قطره‏ی آخر خون خود راضی به این افتضاح و رسوائی و ذلت نخواهند شد که زیر سلطنت محمد علی زندگی کنند و قصاص و انتقام شهدای خود و وکلای ملت را که در راه ایشان کشته شدند،نگیرند.

آه،آه،آه!!!!.....

بلی،از حد خارج شدم.پیمانه‏ی دلم سر رفت.باید ایرانیان خارجه‏ که هر نوع امیدواری ایران بدان‏هاست،همت فوق‏العاده کنند.امداد جانی و مالی آن‏چه می‏توانند بنمایند،و این موقع را که همه چیز ایشان‏ در خطر زوال است،به موقع فوق‏العاده حساب کرده و چنان خیالی کرد که عزیزترین منسوبین انسان مثلا فرزند دلبند یگانه‏اش مریض‏ مشرف به موت است.یا خود آدم سخت مریض است و شفای او و خلاصش از چنگال مرگ فقط بسته به صرف قسمت مهمی از مال‏ خودش است و باید به اعتقاد من در هم‏چون موقع از ده‏هزار نفوس‏ ایرانیان اسلامبول پنج هزار لیره اعانه به تبریز جمع شود.بلکه باید دایره‏ی اعانه را وسعت داده،از احرار عثمانی و ملل خارجه هم گرفت‏و مبلغ مهمی جمع کرد.و این اعانه را باید به تفلیس به مرکزی که‏ مخصوص این کار است،رسانید،یعنی باید پیش جناب....آقا مشهدی محمد تقی صادقف تاجر خامنه‏ای فرستاد و اگر زیاد شد، قدری هم رأسا به توسط یکی از تجار امین مشروطه‏طلب تبریز خدمت‏ خود جناب ستار خان فرستاد که خرج کند،ولی در هر صورت همه‏ی‏ آن‏وجه یا قسمتی کلی از آن هرچه زودتر باید به تفلیس پیش جناب‏ صادقف برسد که به موقع لازمش برسد و صرف شود.بلکه انشاءالله‏ وطن ما از این استبداد خون‏خوار خلاص شود و کمکی به تبریز برسد که زحمات جان فشانانه‏ی آن‏ها در حفظ حقوق ملت به هدر نرود و در حقیقت تبریز از عوض تمام ایران بر وقایه‏ی حریت همه‏ی مملکت‏ جهاد می‏کند و گویا اهالی سایر ولایات این جهاد را واجب کفائی‏ دانسته‏اند و اهل تبریز واجب عینی.

باری نجات ایران و اسلام بسته به همین معاونت است.امداد، امداد!!....

عریضه را با ادعیه‏ی خالصانه بر مزید توفیقات شما ختم می‏کنم. جان نثار ملت.

سید حسن تقی‏زاده وکیل آذربایجان‏ مستدعی‏ام پاکت جوف را به جناب آقا میرزا ابراهیم قمی و آقا سید جمال قمی(یا میرزا عبد الله خان و میرزا تقی خان که اسم مستعارشان‏ است)مسافرین تهران یا مهاجرین ایران برسانید.

ماخذ

ماهنامه‏ی یغما،سال دوازدهم،شماره‏ی دوم(اردیبهشت 1338)،صص 56-58.

(به تصویر صفحه مراجعه شود)